

بررسی تطبیقی توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم
(۱۳۵۷-۱۳۳۲) با دوره ثبات جمهوری اسلامی (۱۳۶۸-۱۴۰۱)

ناصر جمالزاده^۱، علی یاسمی^۲، محمد رحیمیان^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۴

چکیده:

هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی تطبیقی توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم با دوره ثبات جمهوری اسلامی است. توسعه سیاسی از مهم‌ترین مفاهیم ادبیات سیاسی یک سده اخیر ایران است. نویسنده به دنبال پاسخ به این سؤال است که مؤلفه‌های توسعه سیاسی در دوره ثبات محمدرضا پهلوی و دوره ثبات جمهوری اسلامی چه وجوه اشتراک و افتراقی با یکدیگر دارند. روش مورد استفاده در این مقاله، تطبیقی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم با دوره ثبات جمهوری اسلامی بر اساس چهار مؤلفه نهادمندی، انحصار قدرت سیاسی، نهادمندی کسب قدرت سیاسی، نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و نهادمندی ادغام قدرت سیاسی مورد بررسی و مقایسه قرار گرفت. در این راستا یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در خصوص مؤلفه نهادمندی انحصار قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، کاهش انحصار قدرت سیاسی پهلوی دوم و شکل‌گیری خشونت آشکار بر ضد حکومت پهلوی دوم و در دوره جمهوری اسلامی، حفظ انحصار قدرت و عبور از بحران‌های شکننده انحصار قدرت، در مورد مؤلفه نهادمندی کسب قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، برگزاری انتخابات به صورت فرمایشی و شکل‌گیری فرهنگ تبعی با وجود ایجاد ساختارهای کسب قدرت سیاسی بر اساس قانون مشروطه و در دوره جمهوری اسلامی، کسب قدرت سیاسی در همه سطوح از طریق انتخابات و بر اساس رأی مردم، در خصوص مؤلفه نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، فقدان توزیع قدرت سیاسی در ساختار و فقدان حاکمیت قانون و شخصی شدن قدرت به طور کامل و در دوره جمهوری اسلامی، توزیع قدرت در ساختار سیاسی و جلوگیری از شخصی شدن قدرت در نظر و عمل، در مورد مؤلفه نهادمندی ادغام قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، فرمایشی بودن شکل‌گیری احزاب سیاسی و تشدید فضای بسته سیاسی، در دوره جمهوری اسلامی رشد گسترده احزاب، شکل‌گیری فضای باز سیاسی و برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی شهروندی می‌باشد.

واژگان اصلی: نهادگرایی، قدرت سیاسی، انحصار قدرت، ثبات سیاسی، توسعه سیاسی، پهلوی دوم، جمهوری اسلامی.

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

کیفیت توسعه سیاسی یکی از مسائلی است که روشنفکران ایرانی همواره در تلاش بوده‌اند تا در کشاکش سنت و مدرنیته، آن را بررسی نمایند. این تلاش در تضادهای نظری علوم انسانی همواره یک تضاد و دیالوگ اصیل بوده است؛ به گونه‌ای که تمامی ابعاد زندگی بشری از سیاست و اقتصاد تا فرهنگ و اجتماع را در برمی‌گیرد. دوران پهلوی دوم دوره‌ای است که در آن نوسازی از لحاظ فرهنگی و اقتصادی بر سایر ابعاد توسعه به‌خصوص توسعه و مشارکت سیاسی ارجحیت داشت. میزان رشد و توسعه سیاسی در میان طبقات و شئون مستقلی مانند اشراف، اصناف و روحانیون صورت‌پذیرفت و اغلب خواست و اراده محمدرضا شاه در حکم قانون در نظر گرفته می‌شد. به اعتقاد کارشناسان در دوران جمهوری اسلامی، یکی از اهداف و انگیزه‌های انقلاب اسلامی دستیابی به توسعه سیاسی و سه آرمان عدالت، استقلال و آزادی که در گفتمان مردم و انقلابیون در فرایند شکل‌گیری انقلاب اسلامی بوده است (پریزاد و جاسم، ۱۴۰۰: ۱۰۲).

به عقیده نگارنده، دولت‌ها در ایران در مقاطعی از تاریخ به علت بی‌ثباتی سیاسی از قبیل جنگ، نزاع سیاسی در جامعه و ساختار یا هرگونه از اشکال بی‌ثباتی، ناگزیر بوده‌اند تا با پدید آوردن ثبات سیاسی زمینه لازم برای تحقق توسعه سیاسی را فراهم آورند. به عبارت دیگر در شرایط بحران، نخبگان حاکم در تکاپو برای تحقق آرامش و حفظ پایه‌های ساختار سیاسی هستند و فرصت لازم برای طرح مسیر توسعه فراهم نیست. دو مقطع مورد اشاره پژوهش یعنی سال‌های ۱۳۳۲ تا حدود در ۱۳۵۷ حکومت پهلوی و سال ۶۸ تا ۱۴۰۱ مقاطع زمانی هستند که هر دو نظام سیاسی از ثبات نسبی بهره‌مند بوده‌اند و به همین علت در این پژوهش مورد مقایسه گرفته‌اند.

مقایسه توسعه سیاسی در ایران در دو بازه فوق در دو حکومت که از لحاظ ماهیت متفاوت هستند ابعاد پیشرفت و تحول جامعه ایرانی را روشن خواهد کرد. ضرورت بررسی این موضوع با توجه به ماهیت خودکامگی در حکومت پهلوی و ماهیت مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی دوچندان خواهد شد. چراکه مشخصاً شکل‌گیری توسعه سیاسی نسبی در جمهوری اسلامی نتیجه ماهیت متفاوت یا به‌طور مشخص متضاد این دو حکومت است. از طرف دیگر موضوع مقایسه توسعه سیاسی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی، از موضوعات مورد نزاع در جامعه‌شناسی سیاسی ایران بوده و جامعه‌شناسان آن را در نسبت مستقیم با مصالح عمومی می‌دانند (سریع‌القلم؛ ۱۳۷۱: ۲۹) و این بدان معناست که تبیین ابعاد این موضوع می‌تواند ابعاد این نزاع سیاسی را شفاف نماید.

از همین رو هدف این پژوهش ارائه یک نگاه کلان از مسیری است که دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی در مسیر توسعه پیموده‌اند. در این راستا نیم‌نگاهی به مؤلفه‌های توسعه سیاسی بر اساس الگوی نظری این دو حکومت خواهد شد؛ بنابراین سؤال اصلی این پژوهش آن است که مؤلفه‌های توسعه سیاسی در دوره ثبات محمدرضا پهلوی و دوره ثبات جمهوری اسلامی یعنی بعد از پایان جنگ تحمیلی چه تمایزاتی دارند؟

۱- روش تحقیق

روش مورداستفاده در پژوهش حاضر، روش تحقیق تطبیقی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. هم‌چنین رویکرد تطبیقی موردنظر این پژوهش، رویکرد موردمحور و کیفی می‌باشد؛ این بدان معناست که در این رویکرد، با استفاده از داده‌های کیفی میان جوامع یا پدیده‌های دارای ماهیت و ساخت یکسان مقایسه انجام می‌شود و اصولاً چنین رویکردی برای بررسی تطبیقی پدیده‌های تاریخی مشخص است (خنیفرو مسلمی، ۱۳۹۸: ۳۶۵). هم‌چنین شیوه گردآوری داده در این پژوهش روش کتابخانه‌ای بوده به این صورت که با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای داده‌ها گردآوری شده‌اند. بر این اساس ابتدا موضوع موردپژوهش در منابع جست‌وجو شده و منابع شناسایی شدند. در ادامه با مطالعه اجمالی اما تحلیلی منابع، فیش‌های اولیه استخراج و بر اساس تحلیل ابتدایی به‌دست‌آمده الگوی تطبیق توسعه سیاسی در حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی مشخص شده است.

۲- پیشینه پژوهش

خواججه‌سروی و کلوری (۱۳۹۳) در مقاله خود با عنوان بررسی تطبیقی مشارکت سیاسی در دو دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی ایران در بازه زمانی شروع دوره پهلوی اول یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۹۲ با استفاده از روش تطبیق تاریخی نحوه و میزان مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی نسبت به دوره پهلوی دوم موردبررسی قرار داده‌اند و نشان داده‌اند که مشارکت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت، ساختار و عملکرد آن، نسبت به دوره پهلوی دوم رشد و تحول جدی داشته است به‌طوری‌که از آن می‌توان به‌عنوان گذر از «فرهنگ سیاسی تبعی» به «فرهنگ سیاسی مشارکتی» داشته است.

عبداللهی و راد (۱۳۸۸) در مقاله خود با عنوان بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲) نقش انحصاری دولت بر درآمدهای نفتی روند توسعه سیاسی در

ایران را بررسی نموده‌اند و در این راستا با تأکید بر موانع ساختاری دولت، روند توسعه سیاسی ایران را در بازه زمانی رضاخان تا اواسط جمهوری اسلامی را به شش دوره متمایز تقسیم نموده است. بر اساس این تقسیم‌بندی ایران در دوره ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ به علت بازگشت به استبداد سیاسی دچار توسعه‌نیافتگی بوده و در دوره ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ شاهد اوج‌گیری مشارکت و توسعه سیاسی و در ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ به علت روند قدرت گرفتن الیگارشی به‌جای احزاب سیاسی دچار توسعه‌نیافتگی و از بعد ۱۳۷۶ منجر اوج‌گیری توسعه سیاسی شد.

غفاری، کتابی و واعظ (۱۳۹۷) در مقاله خود با عنوان تأثیر سیاست توسعه نامتوازن دولت بر جامعه مدنی در ایران: بررسی تطبیقی عصر پهلوی دوم و جمهوری اسلامی نویسندگان در این مقاله با بررسی تطبیقی دو دوره انقلابی یعنی قبل و بعد از انقلاب مشروطه و وقوع انقلاب اسلامی تا ۱۳۶۷ عوامل عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در مشروطه و شکل‌گیری آن در دهه اول انقلاب اسلامی را مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند. بر این اساس فقدان آگاهی سیاسی و عدم بلوغ فکری توده مردم در مشروطه آگاهی و بلوغ نسبی مردم و گسترش فعالیت‌های انتخاباتی و افزایش رقابت و مشارکت سیاسی فعالانه همه‌جانبه آنان در انقلاب اسلامی از تمایزات توسعه سیاسی در این دو دوره بوده است.

با توجه به موضوع مورد پژوهش، آثاری که توسعه سیاسی در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی را به‌صورت تطبیقی بررسی کرده‌اند، محدود هستند و بیشتر منابع یکی از موضوعات ذیل توسعه سیاسی را صرفاً در دوره پهلوی و یا در دوره جمهوری اسلامی مورد پژوهش قرار داده‌اند. آثار مربوط به توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی نیز با توجه به فقدان ادبیات سیاسی توسعه و هم‌چنین فاصله تاریخی اندک، به‌طور قابل‌توجهی کم‌تر از آثار مربوط به دوره پهلوی هستند؛ اما به‌هرروی این پژوهش با تأکید بر منابع کتابخانه‌ای و استفاده از آثاری که به‌صورت جداگانه یکی از دوره‌های پهلوی و جمهوری اسلامی را مورد پژوهش قرار داده‌اند، تمرکز نموده است.

۳- چارچوب نظری

دانشمندان حوزه سیاست، معنایی متفاوت از توسعه را نسبت به توسعه در زمینه‌های دیگر ارائه کرده‌اند. اگرچه میان تعاریف و نظریاتی که اندیشمندان توسعه از آن ارائه کرده‌اند اختلاف‌نظرهای زیادی وجود دارد، اما نظریات توسعه به‌طورکلی تلاش هستند تا راه‌هایی برای سنجش توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی دولت-ملت‌ها ارائه کنند. برای بررسی توسعه سیاسی و مؤلفه‌های

آن در دوره‌های ثبات پهلوی دوم و جمهوری اسلامی از روش ترکیبی از نظریات حوزه توسعه سیاسی استفاده می‌شود.

۳-۱- نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون

نظریه توسعه نامتوازن یا توسعه منفی ساموئل هانتینگتون نیز به دنبال پاسخ به این سؤال است که چه شرایطی مانع حرکت دولت به سمت توسعه است (اعتباریان خوراسگانی و قلی‌پور مقدم، ۱۳۹۶: ۱۳۴). به عبارت دیگر اگر یک دولت در این زمینه‌ها بتواند موانع را رفع کند، قابلیت تحقق توسعه را پیدا خواهد کرد. نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون از آنجایی در رابطه با این پژوهش اهمیت می‌یابد که بسیاری از تحلیلگران انقلاب اسلامی از دریچه این نظریه علت سقوط پهلوی را توسعه نامتوازن می‌دانند. بر اساس این نظریه با تحقق توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم و به دنبال آن شکل‌گیری طبقات اجتماعی، به تدریج این طبقات علاقه‌مند به مشارکت و کنش در عرصه سیاست می‌شوند. (زیباکلام و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۳) به دنبال این تغییر اجتماعی و فقدان توسعه سیاسی، انتظارات برای طبقات اجتماعی جدید تبدیل به یک شکاف میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی می‌شود و این به مرور زمان باعث بی‌ثباتی نظام سیاسی خواهد شد (زیباکلام و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۴).

از نگاه اندیشمندانی که انقلاب اسلامی را با توجه به نظریه توسعه نامتوازن ساموئل هانتینگتون تحلیل کرده‌اند، این واقعه پاسخی بود به عدم توسعه سیاسی و جمهوری اسلامی توانست با ایجاد توسعه سیاسی در سطوح مختلف ضعف هویتی و ساختاری حکومت پهلوی را جبران نماید (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۵۳۵). بر اساس این نظریه مسیری که جمهوری اسلامی در زمینه توسعه سیاسی طی نمود به‌طور مشخص در مقابل اقدامات پهلوی در این زمینه است.

هم‌چنین هانتینگتون، «نهادینه کردن مشارکت سیاسی را معیار منحصر به فرد توسعه سیاسی می‌داند.» (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۷۸) بر این اساس نهادینه شدن مشارکت سیاسی از نگاه وی فرآیند ثبات و ارزش یافتن، سازمان‌ها و کنش‌های سیاسی است (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۷۸).

۳-۲- نظریه وابستگی

بر اساس نظریه وابستگی، توسعه کشورهای حاشیه‌ای یا جهان سوم ذیل و در راستای توسعه کشورهای مرکزی یا توسعه‌یافته قرار می‌گیرد. در این نظریه کشورهای جهان سوم مصرف‌کننده یا بازار هدف کشورهای توسعه‌یافته قرار می‌گیرند. (آزاد ارمکی، ۱۳۷۰: ۶۹) در خوانش جدید از

نظریات وابستگی پیتر اونز، توسعه سیاسی و اقتصادی کشورهای وابسته یا جهان سوم را محصول ارتباط هماهنگ میان عوامل داخلی و خارجی یک کشور می‌داند و این وابستگی است که درجه‌ای از توسعه هر چند محدود را به ارمنان می‌آورد (آزاد ارمکی، ۱۳۷۰: ۷۳).

با توجه به این نظریه توسعه وابسته دوره پهلوی در راستای اقتصاد جهانی و توسعه قدرت‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی بنیان نهاده شده بود و تمامی فرآیندها و تصمیماتی که در اقتصاد و سیاست ایران دوره پهلوی رقم خورد، به دنبال حفظ توسعه وابسته بود. جلوگیری از گسترش مارکسیسم در دوره پهلوی و تلاش پهلوی دوم در سرکوب نیروهای چپ نیز با همین منطق قابل تفسیر است. پهلوی دوم و منافع سیاسی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ این‌گونه ایجاب می‌کرد تا هرگونه تلاش ضدامپریالیسم نیروهای چپ که مانع توسعه وابسته پهلوی بود، به شدت سرکوب شود.

۳-۳- مفهوم توسعه مستقل

برخی از اندیشمندان حوزه توسعه بعد از انقلاب اسلامی، تلاش نمودند تا در مقابل روندهای غالب در مطالعات توسعه جهان، مفاهیم جدیدی را وارد این عرصه نمایند. یکی از این مفاهیم توسعه مستقل یا به عبارت دیگر تلاش برای تحقق توسعه بدون وابستگی به اقتصاد و روندهای جهانی است؛ بنابراین نظر با وقوع انقلاب اسلامی زمینه استقلال سیاسی و فرهنگی ایران برای حرکت به سوی توسعه ایجاد شد. سید جواد طاهایی با استناد به نقش انقلاب‌های اروپایی در تحقق آزادی و توسعه این‌طور می‌نویسد که: «انقلاب فرد را بر روی تاریخش قرار می‌دهد. از همین رو، انقلاب ایران شرایط توسعه را فراهم می‌آورد و هر انقلابی، اگر انقلاب در معنای اخیر باشد، چنین خواهد کرد» (طاهایی، ۱۳۹۷: ۳۷۸).

با توجه به این مفهوم باید گفت که جمهوری اسلامی باب جدیدی در نظریات توسعه را بنیان نهاد و مفهوم استقلال ملی را به عنوان پیش فرض توسعه وارد ادبیات آن کرد. باید توجه داشت که چنین تغییری بر اساس انقلاب اسلامی حاصل وابستگی بلندمدت جامعه ایرانی خصوصاً در پنجاه سال پیش از انقلاب اسلامی در مفهوم توسعه بوده است.

توسعه مستقل یا به عبارت اقتصادی توسعه درون‌زا دارای الگویی با جهت‌گیری داخلی است و به جای تمرکز بر توسعه از طریق وابستگی یا ارتباط با نظم جهانی بر گسترش فعالیت‌های درونی تأکید می‌ورزد. (عباس‌زاده مرزبالی، ۱۳۹۹: ۱۳) در مقابل توسعه درون‌زا یا مستقل مفهوم توسعه برون‌زا قرار دارد که بر پیروی از الگوی سیاسی و اقتصادی جهان‌شمول و استفاده از

سرمایه‌گذاری‌های خارجی اصرار دارد (عباس‌زاده مرزبالی، ۱۳۹۹: ۱۲).

۳-۴- نظریه توسعه سیاسی هلیوجگورایب

هلیو جگورایب توسعه سیاسی را نهادینه کردن سیاسی می‌داند. جگورایب جابجایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی را از نشانه‌های نهادینه کردن سیاسی می‌داند. ایشان در نظریه خود توسعه سیاسی را نوسازی همراه با نهادینه کردن سیاسی در نظر می‌گیرد. وی جزء نوسازی سیاسی را فرآیند افزایش متغیرهای عملیاتی یک حکومت می‌داند و در این رابطه از سه متغیر: «تفکیک ساختاری، جهت‌گیری عقلایی و قابلیت» استفاده می‌کند. وی نهادینه کردن سیاسی از سه متغیر جابجایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی و نمایندگی سیاسی بهره می‌برد. جگورایب لازمه توسعه سیاسی، وجود تعادل مناسب بین نوسازی سیاسی و نهادینه کردن سیاسی است (اعتباریان خوراسگانی، ۱۳۹۶: ۴).

۳-۵- نظریه توسعه سیاسی بایندر

لئونارد بایندر نظریه خود را از توسعه سیاسی حول محور پنج محور ارائه می‌کند ۱- تغییر مشروعیت از مشروعیت ماوراءالطبیعی به منابع ذاتی، ۲- تغییر هویت از هویت مذهبی به هویت نژادی و از هویت محلی به هویت اجتماعی ۳- تغییر در مشارکت سیاسی از مشارکت نخبه به مشارکت در خانواده به مشارکت در گروه ۴- تغییر در تقسیم مشاغل از تقسیم بر اساس موقعیت و امتیاز به تقسیم بر اساس موفقیت و لیاقت، ۵- تغییر در درجه اداری و قانونی درون ساختار اجتماعی و مناطق دور افتاده کشور (سیف‌زاده، ۱۳۳۸: ۱۷۳).

۳-۶- توسعه سیاسی گابریل آلموند و بینگهام پاول

آلموند و پاول توسعه سیاسی را بدین گونه تعریف کرده‌اند که توسعه سیاسی پیامد وقایعی است که ریشه در محیط بین‌المللی، محیط داخلی و یا نخبگان سیاسی درون سیستم سیاسی دارد. اگر یک سیستم سیاسی در وضعیت موجود قادر به مقابله با مسائل و چالش‌های پیش رو نباشد زمانی می‌توان آن را توسعه سیاسی یافته دانست که از قابلیت‌های لازم برای برخورد موفقیت‌آمیز با این گونه چالش‌ها برخوردار باشد. در غیر این صورت نتیجه برگشت به عقب یا توسعه منفی خواهد بود. هر نظام سیاسی با چهار چالش اساسی مواجه است که عبارتند از حکومت‌سازی، ملت‌سازی، مشارکت و توزیع یا رفاه. آلموند و پاول نظریه کارکردگرایی را مطرح و جامعه سیاسی را مانند مجموعه‌ای از عناصر به هم وابسته در نظر گرفته‌اند. آلموند و پاول معتقدند ریشه اصلی

هدایتگری و نیروی محرکه اساسی توسعه سیاسی را هم باید در محیط بین‌المللی و هم در جامعه داخلی و هم در میان برگزیدگان سیاسی داخل سیستم سیاسی پیدا نمود (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۲).

۳-۷- نظریه توسعه سیاسی آیزنشتات و دیامنت

آیزنشتات توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد. به نظر ایشان هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند به همان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد. آلفرد دیامنت نیز توسعه سیاسی را در عمده‌ترین شکل خود روندی می‌داند که به وسیله آن یک نظام سیاسی، قابلیت حفظ و تحمل موفقیت آمیز و مداوم انواع جدید اهداف و تقاضاها و ایجاد انواع جدید سازمان‌ها را به دست می‌آورد و آن را افزایش می‌دهد. وی می‌گوید برای اینکه این روند تداوم یابد به ساختار سیاسی مستقل و متمرکز نیاز است (امین زاده ۱۳۷۶: ۱۱۰).

۳-۸- نظریه توسعه سیاسی مونت پالمیر

مونت پالمیر نوسازی و توسعه را کاملاً مترادف می‌داند و معتقد است تفاوت شان در آن است که نوسازی یادآور پیشرفت و حرکت در جهت مناسبات آرمانی شده‌ای است که توسط نظریه پردازان اجتماعی به عنوان مدرن فرض می‌شود و توسعه بر روند تحقق برابری با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی بر روند تحقق برابری با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی در زمینه تولید کالا و خدمات دلالت دارد (پالمیر، ۱۳۵۷: ۱۱۶).

۳-۹- نظریه توسعه سیاسی پاولسون

اهمیت نهادها در مدیریت تعارض مورد تأکید می‌باشد. لازمه کسب چنین قابلیت‌هایی نیز میل به اجماع ملی بر روی یک ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی است. این ایدئولوژی‌ها روش‌های نگرش افراد به سیستم‌های اقتصادی و سیاسی هستند. اجماع ایدئولوژیک بر خلاف نظر اقتصاددانان از طریق ملی‌گرایی نقش مثبتی در رشد ایفا می‌نماید (هدی، ۱۹۷۸: ۱۴۶).

۳-۱۰- الگوی سنجش توسعه سیاسی بر اساس نظریه نهادگرایی

بر اساس این الگو که در مقاله‌ای تحت عنوان «توسعه سیاسی و نهادمندی قدرت سیاسی؛ ارائه الگویی نوین برای سنجش توسعه سیاسی» کشف و استخراج گردیده، مؤلفه‌ها و شاخص‌های متعددی جهت سنجش کیفیت توسعه سیاسی ارائه شده است. کلاته و همکاران (۱۴۰۱) در این

مقاله با استفاده از روش اسنادی و مرور نظریات سنجش توسعه مثل نظریه گیدنز و هانتینگتون الگوی کاملی برای سنجش توسعه در جوامع و حکومت‌های مختلف ارائه نموده‌اند. بر اساس این مقاله، مؤلفه‌های نهادمندی انحصار قدرت سیاسی (ثبات و مشروعیت)، نهادمندی کسب قدرت سیاسی (مشارکت سیاسی و انتخابات)، نهادمندی اعمال قدرت سیاسی (حاکمیت قانون و توزیع قدرت) و در نهایت نهادمندی ادغام قدرت سیاسی (حقوق سیاسی شهروندی، مشارکت مدنی و احزاب و آزادی‌های سیاسی و غیره) از مؤلفه‌های سنجش توسعه سیاسی هستند. باید توجه داشت که این الگو گستره بیشتری از توسعه سیاسی را مورد پوشش قرار داده اما در این پژوهش تنها مؤلفه‌های سیاسی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

بر اساس این مقاله با نهادمند شدن قدرت سیاسی، مؤلفه‌های گوناگون توسعه سیاسی از قبیل مشارکت سیاسی، رقابت سیاسی و آزادی‌های سیاسی و در نهایت ثبات سیاسی ارتقا می‌یابد و از همین رو نهادمند شدن قدرت سیاسی و توسعه سیاسی دارای هم‌پوشانی یا به عبارت بهتر انطباق حداکثری هستند (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۸۲). در توضیح مؤلفه‌ها باید گفت که مراد از نهادمندی انحصار قدرت سیاسی در این الگو به عنوان مؤلفه اول، تلاش نیروهای اجتماعی برای براندازی نظام سیاسی یا استفاده از زور در مقابل دولت هستند (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۸۲).

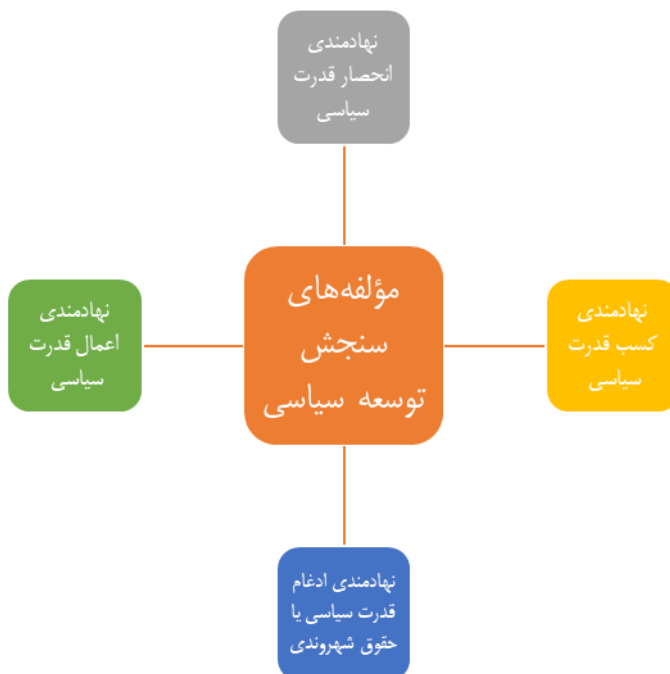
هم‌چنین مراد از نهادمندی کسب قدرت سیاسی به رسیدن به قدرت به صورت رسمی و غیرشخصی است. به عبارت دیگر شیوه‌های کسب قدرت سیاسی در هر سطحی از پیش معین شده ویژگی افرادی نیز که می‌توانند آن سطح از قدرت سیاسی را کسی نمایند، مشخص شده است. در این الگو از شیوه کسب قدرت سیاسی تحت عنوان انتخابات یاد شده است. هم‌چنین شیوه کسب قدرت در نظام سیاسی توسعه‌نیافته، وراثت و یا بیعت بوده و الگوی رایج کسب قدرت سیاسی در نظام‌های جدید انتخابات است (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۸۴).

مهم‌ترین مسئله در مؤلفه سوم یا همان نهادمندی اعمال قدرت سیاسی، شخصیت‌زدایی از قدرت است. قدرت این قابلیت را داراست که شخصی شود و تنها مانع آن توزیع قدرت در یک قالب مشخص سیاسی یعنی نهاد است که از این پدیده تحت عنوان حاکمیت قانون یاد می‌شود و متضمن اصلی حاکمیت قانون توزیع قدرت از طریق تفکیک قوا است (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۸۶).

نهادمندی ادغام قدرت سیاسی و حقوق شهروندی به عنوان مؤلفه چهارم به معنای ادغام اختیاری قدرت اجتماعی در قدرت سیاسی است. برای تحقق این ادغام دولت باید به لحاظ ایجابی و

سلبی، در خدمت شهروندان خود باشد تا به دنبال ادغام توسعه سیاسی رقم بخورد (کلاته و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۹۱). ذیل این مؤلفه، مسائل مشارکت سیاسی شهروندان، وضعیت جامعه مدنی و احزاب سیاسی و همچنین پاسخگویی دولت به مردم و در نهایت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت هستند.

نمودار شماره ۱: مؤلفه‌های سنجش توسعه سیاسی



۴- یافته‌های پژوهش

تطبیق توسعه سیاسی در دو دوره ثبات پهلوی دوم و جمهوری اسلامی بر اساس چارچوب نظری پژوهش و الگوی اتخاذی به شرح زیر است:

۴-۱- توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم

با وقوع کودتای ۱۳۳۲ و حذف جدی‌ترین مخالفان حکومت محمدرضا دوره‌ای جدید از حکومت پهلوی آغاز شد که کنترل توسعه سیاسی به دست شاه افتاد. تا پیش‌ازاین شاهد اوج‌گیری مشارکت و رقابت سیاسی در حوزه‌های گوناگون هستیم (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۴۳). ساختار سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد به یک ساختار سلطانی تبدیل شد و پایه‌های قانون مشروطه کاملاً تضعیف شد. در چنین شرایطی دموکراسی که پایه اساسی شکل‌گیری توسعه است با چالش جدی

روبرو گشت و توسعه سیاسی به‌عنوان اصلی‌ترین چالش دوره ثبات پهلوی خودنمایی کرد. کودتای ۳۲ به وضعیت فضای باز سیاسی بعد از رضاخان و قدرت گرفتن مجلس شورای ملی پایان داد و قدرت سیاسی که قبل از کودتا میان، مذهب‌یون، ملیون، قدرت‌های خارجی و مردم توزیع شده بود مجدد به شاه و دربار برگشت (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۴۴). الگوی توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم مبتنی بر شخص شاه و متضمن عدم توجه به نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی است. در ادامه با بررسی مؤلفه‌های مختلف توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم تبیین کاملی از وضعیت این مقوله در این دوره به دست خواهد آمد.

۱-۱-۴- نهادمندی انحصار قدرت سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم

گسترش اقتدارگرایی و سلطانیسم و تأکید بر توسعه مبتنی بر معیارهای اقتصادی برخواسته از نظریات توسعه غربی بدون توجه به گروه‌ها و نیروهای اجتماعی باعث شد، به‌مرور قدرت اجتماعی خواهان عدم انحصار قدرت سیاسی شاه باشد. گروه‌های مخالف شاه که بعد از کودتای ۱۳۳۲ سرکوب شده بودند به‌مرورزمان به این جمع‌بندی رسیدند که برای مقابله با دیکتاتوری شاه و شکل‌گیری توسعه وابسته باید دست به خشونت علیه ساختار سیاسی زد. در این میان مخالفین ضد امپریالیسم شاه و مبارزانی که گرایش‌ها مارکسیستی داشتند از ظرفیت بیشتری برای برهم زدن ثبات سیاسی برخوردار بودند. به‌عبارت‌دیگر با شکل‌گیری خفقان شدید در دوره ثبات پهلوی خصوصاً بعد از تبعید امام خمینی رحمه‌الله علیه و سرکوب قیام ۱۵ خرداد، «نیروهای سیاسی جدید با گرایش به مبارزه مسلحانه ظهور کردند و نظم سیاسی پهلوی را به چالش کشیدند» (امیرابراهیمی، ۱۳۹۷: ۱۱۳).

در یک نگاه اجمالی هر چه از دوره ثبات سیاسی پهلوی دوم می‌گذرد تلاش‌های مسلحانه و براندازانه بر ضد ساختار سیاسی آن قدرت می‌گیرد. این بدان معناست که قدرت سیاسی در دوره پهلوی به علت عدم توزیع میان سیاست و اجتماع، به‌تدریج میل به خشونت پیدا کرد و به‌نوعی گروه‌های اجتماعی قائل به انحصار قدرت سیاسی در دست حکومت پهلوی نیستند.

۱-۲-۴- نهادمندی کسب قدرت سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم

کسب قدرت سیاسی یا مسیر رسیدن به قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم در تمامی سطوح به‌صورت فرمایشی رقم می‌خورد. البته به‌طور مشخص برخی نهادهای صنفی به‌صورت آزادانه و ذیل ساختار دولت در عصر پهلوی به برگزاری انتخابات دست می‌زدند اما هیچ‌گونه نقشی در

تصمیمات سیاسی و توزیع قدرت نداشتند (امیرابراهیمی، ۱۳۹۷: ۱۱۵).

انتخاب شاه در سال ۱۳۲۰ پس از برکناری رضاخان توسط انگلیس‌ها به صورت مسالمت‌آمیز و با دخالت نیروهای خارجی رقم خورد؛ اما در باقی سطوح قدرت انتخابات توسط شخص شاه و با تأیید وی صورت می‌گرفت. در دوره پهلوی دوم خصوصاً بعد از سال ۱۳۳۲، سه انتخابات عمده برگزار می‌شد: یکی انتخابات مجلس شورای ملی و دیگری انتخابات نیمی از اعضای مجلس سنا و در نهایت انجمن‌های شهری. بر اساس اظهارات نزدیکان شاه و ناظران خارجی هیچ‌گونه نهادی و فرآیندی بر شیوه کسب قدرت حاکم نبود و انتخابات به صورت شخص محور و با اعمال نظر شخصی شاه برگزار می‌گردید. هندرسن، سفیر آمریکا در ایران، در گزارشی به وزارت امور خارجه‌ی آمریکا پیرامون انتخابات مجلس هجدهم، به تعیین نمایندگان مجلس از سوی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «علاء وزیر دربار، اظهار داشت چند هفته پیش، اسدالله علم، رئیس املاک سلطنتی، به او گفته است به دستور شاه صورت اسامی عده‌ای را برای نامزدی نمایندگی مجلس تهیه کرده، شاه لیست مزبور را با اسامی نامزدهای نمایندگی از سوی زاهدی تطبیق داده و پس از یکدست کردن اسامی نامزدها، چند تن از نامزدها را جابه‌جا کرده است» (نجاتی، ۱۳۷۷: ۳۳۷).

گازبوروسکی در کتاب خود تحت سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران عنوان می‌نویسد: «شاه به موازات تحکیم کنترل خویش بر حکومت، انتخابات مجلس را به صورت مستقیم تحت اختیار خود گرفت تا مطمئن شود که مجلس به شخص وی وفادار خواهد بود. روند مداخله‌ی آشکار شاه در انتخابات به حدی رسید که انتخابات مجلس بیست و یکم به شدت زیر سلطه قرار گرفت و نتیجه‌ی آن مجلسی بود که دیگر چیزی جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیم‌های شاه نبود.» (گازبوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۲۹).

بدین ترتیب انتخابات و هرگونه مشارکت سیاسی دیگر در دوره پهلوی تلاشی از بالا به پایین برای حفظ نمای بیرونی حکومت پهلوی بود و از طرف دیگر کمک می‌کرد تا توسعه اقتصادی و اجتماعی شخص محور محمدرضا پهلوی در مسیر خود حرکت کند. احسان نراقی در این رابطه می‌نویسد: «در سال‌های سلطنت پهلوی دوم، به‌ویژه در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تلاش دولت در جهت کاهش تأثیرگذاری نهادهای مشارکت قانونی بر خط‌مشی و سیاست‌گذاری‌ها، نوعی بی‌مسئولیتی حکومت را در مقابل مردم رقم زد و تمرکز و تمرکزگرایی را شدت بخشید. محمدرضا شاه همانند پدرش - البته در شرایط خاص تاریخی و با ملایمت بیشتر

- هیچ نوع اقدامی در جهت مشارکت دادن مردم در امر توسعه سیاسی و تغییر در ساخت قدرت بسته سیاسی انجام نداد. در حقیقت شاهان پهلوی نماد حاکمیت بلامنازع چند قرنی نظام پادشاهی بودند، حتی فضای باز سیاسی ناشی از فشارهای بین‌المللی که در اواخر سلطنت محمدرضا شاه در ایران بروز کرد - به‌مثابه نوشدارو پس از مرگ سهراب - چون اقدام ملموسی از طرف دولت در جهت تقسیم قدرت صورت نپذیرفت، به‌جای ایجاد زمینه‌های مناسب مشارکت مردم در قدرت، مبارزه خودجوش آن‌ها با نظام سیاسی را به همراه آورد» (نراقی، ۱۳۷۲: ۱۲).

با توجه به وضعیت استبدادی قدرت در دوره پهلوی، فرمایشی بودن احزاب سیاسی و ناآگاهی و عدم رشد سیاسی مردم، باید گفت که فرهنگ سیاسی متضمن و مؤید عدم مشارکت سیاسی و شکل‌گیری فرهنگ تبعی در قدرت سیاسی ایران است و قدرت حاکم نیز خواهان تداوم این وضعیت بوده است (خواجه سروی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۶۴).

۱-۳-۴- نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم

در سال‌های بعد از ۱۳۳۲، به‌تدریج ساختار نسبتاً اقتدارگرایانه دوره ۲۰ تا ۳۲ که رگه‌هایی از مشروطه را در خود جای داده بود، به یک نظام شخص محور و بر اساس قدرت سلطان تغییر و استحاله یافت. (امیرابراهیمی، ۱۳۹۷: ۱۰۹) همان‌طور که در تبیین مؤلفه نهادمندی اعمال قدرت سیاسی آمد، به میزانی که قدرت به سمت شخصی شدن پیش برود، جامعه از توسعه سیاسی دور خواهد شد. در دوره ثبات پهلوی دوم نیز علی‌رغم تلاش برای دموکراتیک نشان دادن ساختار سیاست در پهلوی، قدرت به سمت شخصی شدن میل پیدا کرد. به‌طور مشخص هیچ‌گونه توزیع قدرت سیاسی در این دوره وجود نداشت و شاه که پیش‌ازاین مصدق را از مسیر تسلط کامل خود بر قدرت حذف کرده بود، تمامی سیاست‌ها و اعمال قدرت‌ها را در دست گرفت.

ویژگی‌های این نظام شخصی شدن سیاست، روابط حامی-پیرو میان شاه و دربار بود. از طرف دیگر انحصار کلیه تصمیمات سیاسی، نظامی، امنیتی در حوزه داخلی و خارجی در دست شخص شاه و نزدیکان سلطنت بود. نهادمندی سلطنت به‌گونه‌ای طراحی شده بود و فرآیندهای تصمیم به‌گونه‌ای شکل گرفته بودند که شخص شاه محور باشد؛ نخست وزیران توسط خود شاه و بدون توجه به رأی مجلس ملی که فرمایشی بود انتخاب می‌شدند. مجلس به‌رغم حقوق و امتیازات مصرح و تأکید شده در قانون اساسی، در این دوره کاملاً نمایشی بود؛ بنابراین نخست‌وزیر و کابینه و مجلس، عمدتاً مجری تصمیمات شاه بودند و او از طریق پرداخت حقوق و مزایا، تحمل فساد

مقامات و یا استفاده از نیروهای نظامی، امنیتی با کنترل و نظارت بر آنها، وفاداریشان را نسبت به خود جلب می‌کرد و چنین اقداماتی سبب کنترل گسترده شاه بر مقامات حکومتی شده بود. سلطنت تنها نهاد مملکت و شخص شاه بود که همه قدرت‌ها حول محور آن می‌چرخید، بدون آنکه بر آن کنترل رسمی و قانونی یا عملی وجود داشته باشند؛ در واقع عملاً شاه بر قانون برتری و عین قانون بود. در یادار عطایی نقل قول می‌کند که از هویدا پرسیده بود چرا از اختیاراتش استفاده نمی‌کند و هویدا هر دو بار با شرمساری پاسخ داده بود که «درواقع چیزی بیش از یک رئیس دفتر نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۴۳).

در باب شخصی شدن قدرت شاه در دوره ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ و دخالت شاه در ارتش از سوی ارتشبد فریدون جم؛ رئیس ستاد ارتش بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ این‌گونه نقل شده است: «هیچ فرماندهی در حوزه فرماندهی خود هیچ‌گونه قدرتی که از مسئولیت ناشی شود نداشت؛ یعنی همه آنان بی‌آنکه قدرتی داشته باشند مسئول بودند... حتی فرمانده ارتش حق نداشت بیش از یک گروهان را در منطقه خود به کار گیرد. در تهران، فرماندهان حتی برای عملیات شبانه بایستی اجازه قبلی را از شاه می‌گرفتند. علاوه بر ارتشبد جم، ارتشبد حسن طوفانیان و در یادار امیرعباس رمزی عطایی همگی بر نبود هماهنگی میان دستگاه‌های مختلف نظامی و لزوم گزارش دهی مستقیم فرماندهان نیروها به شاه و کسب اجازه از وی برای کم‌اهمیت‌ترین تصمیم‌ها انگشت می‌گذارند» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۴۲).

۴-۱-۴- نهادمندی ادغام قدرت سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم

حکومت پهلوی به نوعی مخالف هرگونه اعطای حق سیاسی به شهروندان بود. چه در حوزه جامعه مدنی و چه در حوزه فعالیت احزاب و چه در رابطه با آزادی‌های سیاسی، توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی، رو به افول بوده است. در ارتباط با جامعه مدنی، سیاست محوری پهلوی، ممانعت از شکل‌گیری نهادهای مستقل مدنی و تقویت و ارتقا تشکل‌های دولتی یا نیمه‌دولتی به جای نهادهای مستقل مدنی بود.

در مورد احزاب سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم از مسلمات تاریخی است که پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب نیروهای مخالف شاه، ابتدا دو حزب ملیون و مردم برای نشان دادن جاری بودن دموکراسی در حکومت پهلوی به صورت خودساخته ایجاد شدند. «شاه دو حزب دولتی نیز از سال ۱۳۳۶ تأسیس کرد تا دیکتاتوری موجود را استتار کند.» (امیرابراهیمی، ۱۳۹۷: ۱۰۲). ریچارد کاتم

درباره نقش احزاب و نسبت آن با وضعیت دموکراسی و توسعه زمان پهلوی بیان می‌دارد که: «نظر شاه این حزب‌ها تضمین‌کننده ثبات آتی ایران و دودمان پهلوی خواهند بود؛ اما در عمل این دو حزب آن‌قدر ساختگی بودند که کار به مضحکه می‌کشید. حزب لیبرال (مردم) به رهبری علم بود که رهبری از این بدتر برای جلب لیبرال‌ها نمی‌شد پیدا کرد. حزب ملیون (محافظه‌کار) به رهبری دکتر منوچهر اقبال بود. شاه حاضر نبود دست این دو حزب را در انتخاب رهبر و تعیین خط‌مشی باز بگذارد تا به حزب‌هایی اصیل تبدیل گردند» (کاتم، ۱۳۸۳: ۳۶۸).

با مرور زمان و آشکار شدن این‌که ساختار دوحزبی میان دو حزب ملیون و مردم صوری هستند، شاه در ۱۳۵۳ تصمیم گرفت حزب رستاخیز را تشکیل دهد. این حرکت شاه گامی در راستای عدم واگذاری حقوق شهروندی در حوزه سیاست به مردم بود. (امیرابراهیمی، ۱۳۹۷: ۱۱۱) بدین گونه هر چه بیشتر نقش احزاب سیاسی در احیای جامعه مدنی و مشارکت سیاسی مردم جهت شکل‌دهی نیروهای اجتماعی محدودتر از قبل شد.

۴-۲- توسعه سیاسی در دوره ثبات جمهوری اسلامی

وقوع انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی در واقع پاسخی به عدم توسعه سیاسی در دوران پهلوی دوم بود. از همان ابتدا نیز متن قانون اساسی ضمن به رسمیت شناختن حقوق عامه مردم و همچنین مقوله‌های مثل مشارکت گسترده سیاسی، احزاب و تفکیک قوا در خلاف جهت پهلوی گام برداشت (سپهری، ۱۴۰۱: ۳۲). دهه اول انقلاب اسلامی خارج از موضوع این پژوهش است و به علت وقوع جنگ تحمیلی و تلاش گروه‌های معارض برای برهم زدن ثبات سیاسی جمهوری اسلامی، از شرایط ویژه‌ای داراست. به هر صورت با وقوع انقلاب اسلامی فعالیت‌های انتخاباتی و پارلمانی توسط گروه‌های مختلف در همان دهه اول نهادینه شد. (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۴۶) رقابت سیاسی در این دهه به قدری بالاست که بالاترین آمار مشارکت سیاسی چه در انتخابات قانون اساسی و چه در انتخابات ریاست جمهوری به نوعی متعلق به این دوره است.

جمهوری اسلامی در دوره ثبات سیاسی خود نیز آمارهای خوبی در حوزه توسعه سیاسی و به‌خصوص مشارکت سیاسی از خود به‌جای گذاشته است. در هر صورت مسیری که جمهوری اسلامی در توسعه سیاسی پیمود مبتنی بر الگوی مردم‌سالاری دینی و حضور مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی است. البته به عقیده بعضی از پژوهشگران مسیر توسعه سیاسی جمهوری اسلامی نیز از بعد ۱۳۶۸ تا تشکیل دولت اصلاحان یعنی ۸ سال اول دوره ثبات سیاسی دارای

فرازوفرودهایی بوده است. در نگاه این پژوهشگران بعد از شکل‌گیری ثبات نسبی در دهه اول و کنار رفتن مجاهدین خلق و بنی‌صدر، دایره رقابت سیاسی تنگ شد و آن طوری که در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی مشارکت بالای سیاسی رقم خورد، بعد از ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ شاهد افول روند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی هستیم (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۴۶).

فارغ از فرازوفروود توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی، «دولت‌های جمهوری اسلامی در راستای ارتقاء سطح کیفی و کمی توسعه سیاسی و نهادینه کردن آن به‌عنوان یک ضرورت، سیاست‌ها و برنامه‌هایی را تدوین نموده و به اجرا گذاشته‌اند که از نمونه بارز این سیاست‌ها و برنامه‌ها می‌توان به سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و هم‌چنین ابلاغ و اجرای شش برنامه در قالب برنامه‌های پنج‌ساله توسعه اشاره کرد.» (اخوان کاظمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۳۴).

در ادامه عملکرد جمهوری اسلامی در دوره ثبات یعنی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ بر اساس مؤلفه‌های چهارگانه نهادمندی انحصار قدرت سیاسی، نهادمندی کسب قدرت سیاسی، نهادمندی اعمال قدرت سیاسی و نهادمندی ادغام قدرت سیاسی بررسی شده است:

۴-۲-۱- نهادمندی انحصار قدرت سیاسی در دوره ثبات جمهوری اسلامی

دهه اول انقلاب اسلامی مملو از وقایع و تلاش‌هایی از سوی نیروهای داخلی و خارجی برای شکست انحصار قدرت نظام سیاسی بود اما با پذیرش قطعنامه و پایان جنگ تحمیلی، جمهوری اسلامی وارد دوره‌ای از ثبات سیاسی خود شد که تا آن موقع تجربه نکرده بود. با شروع دوره ثبات در جمهور اسلامی روند نوسازی و توسعه سیاسی شدت گرفت. اگرچه سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ دوره ثبات سیاسی جمهوری اسلامی به شمار می‌روند اما متضمن وقایعی هستند که نشان‌دهنده تلاش‌های داخلی و خارجی برای خارج کردن قدرت از انحصار ساختار درهم‌تنیده جمهوری اسلامی هستند. از این تلاش‌ها می‌توان به حادثه کوی دانشگاه در تیر ۱۳۷۸، شکل‌گیری واقعه موسوم به فتنه سبز در سال ۱۳۸۸، اعتراضات اقتصادی در دی‌ماه سال ۱۳۹۶، اعتراضات اقتصادی به ماجرای بنزین در سال ۱۳۹۸ و وقایع دیگری در این سال‌ها اشاره کرد.

نکته حائز اهمیت در رابطه با وقایع مورد اشاره آن است که هیچ‌کدام از آن‌ها یک اقدام سازماندهی شده برای براندازی جمهوری اسلامی نبوده‌اند و جزئی از نزاعات سیاسی درون ساختار قدرت در جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. هم‌چنین در وقایع مورد اشاره و دیگر ناامنی‌های برهم زننده ثبات سیاسی خصوصاً در مرزهای جمهوری اسلامی مثل فعالیت گروه‌های تروریستی در

دوره ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰، عمدتاً با حمایت گسترده کشورهای بیگانه و عوامل آن‌ها در منطقه صورت گرفته است؛ این نکته از آنجا حائز اهمیت است که تلاش‌های شکست انحصار قدرت در دوره پهلوی به صورت درونی و از سوی نیروهای سیاسی و اجتماعی تعریف شده در سپهر سیاسی ایران ساماندهی می‌شد. از سوی دیگر توسعه سیاسی و توزیع قدرت در جمهوری اسلامی به سطحی از نفوذ رسیده که تمامی این بحران‌ها مدیریت شده‌اند.

۴-۲-۲- نهادمندی کسب قدرت سیاسی در دوره ثبات جمهوری اسلامی

مسیر کسب قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی از طریق انتخابات و بر اساس خواست مردم است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی که در قالب قانون اساسی متبلور شد با ارتقاء هویت اسلامی و ایرانی باعث جذب توده‌های مردم به سمت مشارکت سیاسی و ایجاد جامعه مدنی فعال برای کسب قدرت سیاسی نمود (سپهری، ۱۴۰۱: ۳۳). برگزاری انتخابات‌های گوناگون در جمهوری اسلامی قبل و بعد از ۱۳۶۸ اعم از انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری، شوراهای اسلامی شهر و روستاها نشانگر اهمیت کسب قدرت سیاسی در ساختار قدرت جمهوری اسلامی است. از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۴۰۰، تعداد ۲۷ انتخابات از عناوین فوق برگزار گردیده که نشانه پویایی گردش قدرت در جمهوری اسلامی است. هم‌چنین از آنجاکه در شاخص‌های توسعه سیاسی، میزان بهبود این مفهوم رابطه مستقیم با کاهش قدرت متمرکز و تمرکززدایی از قدرت دارد، می‌توان این‌طور بیان نمود که برگزاری انتخابات در جمهوری اسلامی به جلوگیری از تمرکز قدرت در نهادهای انتخابی مستقیم و غیرمستقیم و به‌طور کلی به توسعه سیاسی منجر شده است (سپهری، ۱۴۰۱: ۳۸).

تمایز اساسی میان مشارکت سیاسی در بعد و قبل از انقلاب اسلامی افزایش گسترده مشارکت در معنای سیاسی آن است؛ به‌طوری‌که در قبل از انقلاب تنها در رابطه با مجلس شورای ملی انتخابات برگزار می‌شد اما بعد از انقلاب اسلامی علاوه بر همه‌پرسی‌های دهه اول، در چهار زمینه دیگر که در بالا به آن‌ها اشاره شد، انتخابات برگزار می‌گردد (خواججه‌سروی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۶۵).

نکته دیگر حائز اهمیت در رابطه با نهادمندی کسب قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی آن است که برخی از انتخابات‌ها در نظام سیاسی ایران بعد از انقلاب، تأسیسی بوده و این در دوره پهلوی سابقه نداشته است. به‌عبارت‌دیگر حتی شکل‌گیری نظام سیاسی نیز با مشارکت سیاسی مردم رقم خورده و حتی بیشترین میزان مشارکت نیز مربوط به آن است. اگرچه برخی از پژوهش‌ها بر این

نکته اصرار دارند که در برخی مقاطع مثل سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، میزان مشارکت و رقابت سیاسی به‌مانند سال‌های آغازین انقلاب نبود، اما به‌طورکلی روند مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی یک‌روند ثابت و فرآیند کسب قدرت در آن یک فرآیند کاملاً دموکراتیک است و می‌توان گفت که در زمینه مشارکت سیاسی، تحولی در جامعه ایرانی صورت گرفته و ایران در مسیر توسعه سیاسی قرار گرفته است (خواج‌سروی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۷۲).

۴-۲-۳- نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره ثبات جمهوری اسلامی

از نشانه‌های مشخص نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره جمهوری اسلامی شکل‌گیری ساختارهای پیچیده و واگذاری سیاست‌ها از طراحی تا اجرای آن ساختارهاست. هم‌چنین بخش اعظمی از سیاست‌ها به‌صورت غیرمستقیم و با رأی مردم اتخاذ می‌شود که این نشان‌دهنده حاکمیت قانون و اجتناب بنیان‌گذاران جمهوری اسلامی از شخصی شدن قدرت می‌باشد. از نشانه‌های دیگر عدم شخصی بودن قدرت در ساختار سیاسی ایران، انتخاب شخص اول ساختاری سیاسی یعنی رهبر به‌صورت غیرمستقیم با رأی مردم و از طریق خبرگان است. پدیده‌ای که در تمامی تاریخ ایران بدون سابقه بوده و در دوره پهلوی نیز حتی نزدیک به آن مشاهده نمی‌شود (اخترشهر، ۱۳۸۷: ۸).

برخلاف دوره پهلوی که نمایندگان به‌صورت پنهانی توسط شخص شاه وارد مجلس می‌شدند، در جمهوری اسلامی تمامی نمایندگان به‌صورت انتخابی و با رأی مردم بر کرسی نمایندگی می‌نشینند و حتی بر جزییات مذاکرات درونی مجلس نیز طبق اصل ۶۹ قانون اساسی و از طریق پخش زنده نظارت دارند (اخترشهر، ۱۳۸۷: ۱۲). به‌طور خلاصه در جمهوری اسلامی قدرت به‌طور شخصی و بر اساس منافع یک الیگارشسی محدود توزیع نشده است و در بسیاری از موارد حاکمیت قانون حرف اول را می‌زند.

۴-۲-۴- نهادمندی ادغام قدرت سیاسی در دوره ثبات جمهوری اسلامی

مسیر توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی با هدف مردم و از طریق مردم رقم می‌خورد. این یکی از اهداف تصریح‌شده در قانون اساسی ایران است که تا حدود زیادی محقق گردیده است. شرایط ابتدایی و بحرانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی اجازه شکل‌گیری احزاب و جامعه مدنی در جمهوری اسلامی را نداد و در دوره ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ این رسانه‌ها بودند که کار ویژه انتقال قدرت میان سیاست و اجتماع را برعهده گرفته بودند (خواج‌سروی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۷۰). البته این بدان

معناست که در سال‌های آغازین انقلاب به علت وجود بی‌ثباتی سیاسی شکل‌گیری جامعه مدنی متعارف با وقفه روبرو شد اما به هر صورت در همین دوره اپوزسیون فکری و سیاسی جمهوری اسلامی ایران در حال فعالیت و ظهور و بروز سیاسی بودند و هم‌چنین میان انقلابیونی که گرایش اسلامی داشتند نیز شقوقی از اختلاف‌نظر طبیعی از جمله اختلاف میان جناح چپ و راست روحانیت پدید آمد. به هر صورت بعد از پایان جنگ احزاب در ایران رشد چشم‌گیری پیدا کردند و تا پایان سال ۱۳۷۸ تعداد احزاب خودجوش به ۱۱۴ رسید (خواجه‌سروی و جعفرپور، ۱۳۹۳: ۷۰).

هم‌چنین جامعه مدنی شکل‌گرفته و ساخته‌شده توسط سیاست‌های جمهوری اسلامی با توجه به شکل‌گیری رسانه‌های جدید از توان اثرگذاری بر سیاست‌های اعمالی توسط قدرت حاکم برخوردار است. به‌طور مختصر باید گفت که میزان رشد و گسترش مطبوعات در دوره‌های اصلاحات و پس‌از آن یک‌روند بی‌سابقه را پیموده است و تا سال ۱۳۹۱ به ۵۶۰۶ عنوان نشریه و مطبوعات ارتقا یافته است (سپهری، ۱۴۰۱: ۳۴). این بدان معناست که جامعه مدنی شکل‌گرفته در جمهوری اسلامی از آزادی‌های سیاسی مشخص و حقوق شهروندی معینی برخوردار است و جمهوری اسلامی توانسته به‌خوبی میان قدرت سیاسی ادغام پدید آورد و تا حدود زیادی فاصله میان حاکمیت و مردم را برطرف نماید.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی مقاله حاضر بررسی تطبیقی توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم و دوره ثبات جمهوری اسلامی بود. با بهره‌گیری از روش تطبیقی سعی بر آن شد مسئله توسعه سیاسی در دوره ثبات پهلوی دوم با دوره ثبات جمهوری اسلامی بر اساس چهار مؤلفه نهادمندی انحصار قدرت سیاسی (ثبات و مشروعیت)، نهادمندی کسب قدرت سیاسی (مشارکت سیاسی و انتخابات)، نهادمندی اعمال قدرت سیاسی (حاکمیت قانون و توزیع قدرت) و درنهایت نهادمندی ادغام قدرت سیاسی (حقوق سیاسی شهروندی، مشارکت مدنی و احزاب و آزادی‌های سیاسی و غیره) موردبررسی و مقایسه قرار گیرد.

در این راستا نتایج پژوهش نشان می‌دهد در خصوص مؤلفه نهادمندی انحصار قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، کاهش انحصار قدرت سیاسی پهلوی دوم و شکل‌گیری خشونت آشکار بر ضد حکومت پهلوی دوم و در دوره جمهوری اسلامی، حفظ انحصار قدرت و عبور از بحران‌های

شککننده انحصار قدرت، در مورد مؤلفه نهادمندی کسب قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، برگزاری انتخابات به صورت فرمایشی و شکل‌گیری فرهنگ تبعی باوجود ایجاد ساختارهای کسب قدرت سیاسی بر اساس قانون مشروطه و در دوره جمهوری اسلامی، کسب قدرت سیاسی در همه سطوح از طریق انتخابات و بر اساس رأی مردم، در خصوص مؤلفه نهادمندی اعمال قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، فقدان توزیع قدرت سیاسی در ساختار و فقدان حاکمیت قانون و شخصی شدن قدرت به طور کامل و در دوره جمهوری اسلامی، توزیع قدرت در ساختار سیاسی و جلوگیری از شخصی شدن قدرت در نظر و عمل، در مورد مؤلفه نهادمندی ادغام قدرت سیاسی در دوره پهلوی دوم، فرمایشی بودن شکل‌گیری احزاب سیاسی و تشدید فضای بسته سیاسی، در دوره جمهوری اسلامی رشد گسترده احزاب، شکل‌گیری فضای باز سیاسی و برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی شهروندی می‌باشد.

در جدول شماره ۲ اهم تمایزات توسعه سیاسی در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی با تأکید بر دوره ثبات سیاسی آورده شده است:

جدول شماره ۲: بررسی تطبیقی توسعه سیاسی

دوره ثبات جمهوری اسلامی (۱۳۳۸-۱۴۰۰)	دوره ثبات پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷)	مقایسه تطبیقی توسعه سیاسی
حفظ انحصار قدرت در دوره ثبات جمهوری اسلامی / عبور از بحران‌های شککننده انحصار قدرت	کاهش انحصار قدرت سیاسی پهلوی دوم به تدریج / شکل‌گیری خشونت آشکار بر ضد حکومت پهلوی دوم	نهادمندی انحصار قدرت سیاسی
کسب قدرت سیاسی در همه سطوح از طریق انتخابات و بر اساس رأی مردم	برگزاری انتخابات به صورت فرمایشی و شکل‌گیری فرهنگ تبعی باوجود ایجاد ساختارهای کسب قدرت سیاسی بر اساس قانون مشروطه	نهادمندی کسب قدرت سیاسی
توزیع قدرت در ساختار سیاسی / جلوگیری از شخصی شدن قدرت در نظر و عمل	فقدان توزیع قدرت سیاسی در ساختار و فقدان حاکمیت قانون / شخصی شدن قدرت به طور کامل	نهادمندی اعمال قدرت سیاسی
رشد گسترده احزاب / شکل‌گیری فضای باز سیاسی / برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی شهروندی	فرمایشی بودن شکل‌گیری احزاب سیاسی / تشدید فضای بسته سیاسی	نهادمندی ادغام قدرت سیاسی

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتحی، تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۱)، مقدمه‌ای بر «نظریه وابستگی» در جامعه‌شناسی توسعه، فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، دوره اول شماره ۵، ۶، ۷.
- اخترشهر، علی (۱۳۸۷)، توزیع قدرت در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۲،
- اخوان کاظمی، مسعود و صادقی، سید شمس‌الدین و نیکونهاد، ایوب (۱۳۹۶)، روند پژوهشی فرآیند توسعه سیاسی در ایران معاصر، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال بیست و پنجم، شماره نودوپنج،
- امیرابراهیمی، حسین (۱۳۹۷)، پایان‌نامه تأثیر سیاست نامتوازن دولت بر جامعه مدنی در ایران: بررسی تطبیقی عصر پهلوی دوم و جمهوری اسلامی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، گروه علوم سیاسی.
- امین زاده، محسن (۱۳۷۶)، توسعه سیاسی، مجله علمی و پژوهشی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۷-۱۱۸، صص ۱۴۰-۱۱۷.
- اعتباریان خوراسگانی، اکبر و قلی‌پور مقدم، فرید (۱۳۹۶)، مرور تطبیقی نظریه‌های توسعه سیاسی، مجله علمی تخصصی رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت و حسابداری، شماره سوم، پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۷)، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.
- خنیفر، حسین و مسلمی، ناهید (۱۳۹۸)، روش پژوهش‌های کیفی: رویکردی نو و عملی، تهران: انتشارات نگاه دانش.
- خواججه‌سروی، غلامرضا و جعفرپور کلوری، رشید (۱۳۹۳)، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال یازدهم، شماره چهارم،
- زیباکلام، صادق و افشاری، داوود و اصلانزاده، عبدالله (۱۳۸۹)، علل روی کار آمدن خاتمی بر اساس نظریه توسعه نامتوازن ساموئل هانتینگتون، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره سوم،
- سیف زاده، حسین (۱۳۶۸)، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، قومس.

- سپهری، یدالله (۱۴۰۱)، روند توسعه سیاسی و مردم‌سالاری دینی (مؤلفه قدرت نرم) در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال دوازدهم، شماره دوم، طاهایی، سیدجواد (۱۳۹۷)، نظریه توسعه و انقلاب ایران (یک بحث انتقادی)، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۷،
- عبداللهی، محمد و راد، فیروز (۱۳۸۸)، بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره دهم،
- عباس‌زاده مرزبالی، مجید (۱۳۹۹)، نگاهی به مفهوم توسعه و بعد سیاسی آن، فصلنامه دانش تفسیر سیاسی، سال دوم، شماره ۴،
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۱)، تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، بهار، شماره ۱۷، صص ۱-۳۹.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران، ترجمه‌ی جمشید زنگنه، به کوشش غلامرضا نجاتی، تهران: انتشارات رسا.
- گل‌محمدی، احمد و دین‌پرست، فائز و کلاته، فرزاد (۱۴۰۱)، توسعه سیاسی و نهادمندی قدرت سیاسی: ارائه الگویی نوین برای سنجش توسعه سیاسی، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۲، نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۷) شصت سال خدمت و مقاومت، ج اول، تهران: مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- نراقی، احسان (۱۳۷۲)، *از کاخ شاه تا زندان اوین*، ترجمه سعید آذری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- هدی، فرل (۱۹۷۸)، مدیریت در کشورهای در حال توسعه مدیریت عمومی، ترجمه حسن دانایی‌فرد، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.